

پیش‌خواران

سنت‌های الهی در اندیشه رهبر شهید در آیینه یک پژوهش نوانتشار

«در آغوش نیل» به مثابه نمادی از اعتماد به خدا

■ **سمانه صادقی**

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از عنوان آن هویداست به «مروری جامع بر موضوع سنت‌های الهی در اندیشه حضرت آیت‌الله العظمی

شهید سیدعلی خامنه‌ای» پرداخته است. این

پژوهش و انتشار آن به همت انتشارات انقلاب اسلامی انجام شده است. تازنمای ناشر در باب مختصات این کتاب و مضمون آن، طی یادداشتی آورده است: «در پهنه عظیم وجود، هیچ ورودادی خارج از چارچوب قوانین الهی و به‌صورت تصادفی رخ نمی‌دهد. سنت‌های الهی در واقع همان قوانین و قواعد ثابت و لایتغیری هستند که خداوند بر کل عالم، اعم از طبیعت و جوامع انسانی حاکم کرده است. این قوانین دقیقاً مانند قوانین فیزیکی (همچون قانون جاذبه) در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها جاری، زنده و تخلص‌ناپذیرند؛ باین تفاوت که درک آنها برای کسانی که نگاهی صرفاً مادی به جهان دارند، دشوار است. ایمان عمیق به این سنت‌ها و باور به تحقق حتمی وعده‌های الهی، یکی از اصول بنیادین هویت فکری و شخصیتی رهبر شهید، حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (قدس سره) به شمار می‌رود. این نگاه مبنایی موجب شده بود که نظام تصمیم‌گیری و تدابیر ایشان به‌جای اتکای صرف به محاسبات مادی و تغییرات گذرا، بر پایه محاسبات معنوی و قواعد تکوینی پروردگار استوار باشد. از همین روست که در تمامی شرایط، چه در دوران چالش و فشار و چه در ایام پیروزی، صلابت، آرامش و استقامتی تزلزل‌ناپذیر در رفتار و هدایتگری ایشان مشاهده می‌شد. این امر به لحاظ اهمیت و تأثیری که در فرآیند سیاست‌ورزی ایشان داشته است، در خور بازشناسی و تحلیل می‌نماید. با درک این ضرورت حیاتی و بسا هدف صیانت و



۲۵ اسفند ۱۴۰۳

رهبر شهید در حاشیه دیدار سالانه با شاعران

ترویج این میراث فکری، انتشارات انقلاب اسلامی کتاب «در آغوش نیل» را تدوین و روانه بازار نشر کرده است. این اثر حاصل پژوهشی روشمند در اندیشه‌های عمیق له است که تلاش می‌کند این قواعد را در قالب یک منظومه‌عملیاتی، برای جویندگان حقیقت و به‌ویژه جوانان دغدغه‌مند عرضه کند. این کتاب در ۲۰۸ صفحه موضوعاتی چون تعریف سنت الهی و تبیین ویژگی‌های آن، اهمیت سنت‌های الهی، انواع سنت‌ها، بررسی شرایط تحقق آنها تشریح نتایج مثبت اعتماد به سنت‌های الهی و بررسی مصادیق عینی تحقق سنت‌ها در تاریخ انبیا را در بر می‌گیرد. اهمیت تجربه‌ای که در این کتاب عرضه شده در آن است که به‌الگویی عملی شده و در خارج نظر دارد و تنها از فکر و ذهنیت مایه نمی‌گیرد…»

رهبر شهید در باب حالات خود در یکی از ادار دشت‌سوار زندان و به عنوان مصداقی بر آرامش و استقامتی که در فوق بدان اشارت رقت، چنین گفته است: «دستگیری من در اوایل ماه شعبان بود. روزها گذشت و ماه مبارک که رمضان نزدیک شد. من شنیدم که رئیس بازجوها در راهرو رفت‌و آمد می‌کند. وقتی صدای گام‌هایش به سلولم نزدیک شد، صدایش زدم. من می‌دانستم که مرا آزاد نمی‌کند، اما من خواسته‌میزی را از او طلب کردم تا خواسته کوچک را بپذیرد. فوراً به او گفتم: بسیار خوب، اجازه بده من یک قرآن داشته باشم. گفت: اشکالی ندارد. اجازه داد یک قرآن

از منزل برام آوردند. خواندن قرآن، در تاریکی شدید ناممکن بود. به نگهبان گفتم: می‌خواهم قرآن بخوانم در را برام کمی باز کنید. رفت اجازه گرفت. اجازه دادند که در به اندازه‌ی ۱۰ سانتیمتر باز گذاشته شود و همین برای خواندن کافی بود. لذا در این ماه خیلی قرآن خواندم و خیلی هم حفظ کردم…»

■ **محمد رضا کائینی**

بی‌تردید خاطرات رهبر شهید انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای (قده) از ادوار گوناگون حیات خویش، مهم‌ترین دستمایه تاریخ پژوهان در شناخت بایسته زندگی و زمانه آن بزرگ خواهد بود و استنتاج از آن تا دهه‌ها و حتی سده‌ها از نظر ایشان دور نخواهد ماند. ما نیز هم اینک در «سوسگ خورشید»، خوانش تحلیلی این خودگفته‌ها را در دستور کار خویش قرار داده ایم و پدان تداوم خواهیم بخشید. در مقال پی آمده، یادمان‌های رهبر شهید از خاستگاه فرهنگی و تربیتی خویش مورد توجه و تفسیر قرار گرفته است؛ امید آنکه علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **میلاد خانه پدری**

خاطرات رهبر شهید انقلاب اسلامی، از بیان تاریخ و محل ولادت خویش آغاز می‌شود و با توصیف خانه پدری تداوم می‌یابد. این خاستگاه کوچک و محقر اگر چه بعدها قدری وسعت یافت، اما همچنان صورت زاهدانه و بسیط خویش را حفظ کرد و حتی هم اینک که پس از گذر دهه‌ها تبدیل به حسینیه‌ای در یکی از کوچه‌های محله «سرشور» مشهد گشته، اینچنین باقیمانده است.

این منزل می‌تواند به عنوان نمادی از سبک زندگی علمای سلف مورد توجه و عبرت اندوزی باشد: «من در شهر مشهد، مرکز استان خراسان در جوار آستان امام هشتم – علی بن موسی‌الرضا(ع) – به دنیا آمدم. زادروز من بیست و هشتم ماه سفر سال ۱۳۵۸ هـ. ق (فروردین ۱۳۱۸ هـ. ش) است. من دومین فرزند پسر خانواده هستم. از من بزرگ‌تر سیدمحمد است و دو برادر و چند خواهر هم دارم. خانه‌ای که در آن به دنیا آمدم، خانه‌ای کوچک و ساده بود که دو اتاق داشت؛ یک اتاق در طبقه بالا



گذری بر یادمان‌های امام شهید انقلاب اسلامی از خاستگاه فرهنگی و تربیتی خویش

گوشه‌گیری پدر را خوش نمی‌داشتم لذا عکس آن را فراگرفتم

مخصوص پدر و مادرم و فرزندان کوچکشان بود، در طبقه پایین هم اتاقی برای خواهرانمان بود که مادرشان پیش از ازدواج پدرم با مادرم از دنیا رفته بود. بعدها پس از ۳۰ سال یا بیشتر، در ترمیم خانه آن اتاق به دو اتاق تبدیل شد. یک سال پس از تولد من همگی به خانه پدربزرگ مادر ام، یعنی آقا سیدهاشم میردامادی نجف‌آبادی – از علمای معروف که به علم و زهد و تبحر در تفسیر قرآن شهرت داشت و جزو علمایی بود که رضاشاه چند سال پیش از تولد من آنها را تبعید کرده بود – نقل مکان کردیم. خانه ایشان نسبتاً وسیع بود، اما پس از بازگشت پدربزرگ از تبعید، مجدداً به خانه خودمان برگشتیم. بعدها برخی از مریدان و دوستداران پدرم به توسعه خانه ما همت گماشتند؛ زمین متروکه کنار آن را خریدند و خانه بازسازی شد و ما دارای خانه جدیدی شدیم. مساحت هر دو خانه روی هم، نزدیک ۲۰۰ متر مربع می‌شد. امروز این خانه به مکانی عمومی برای ذکر و عبادت تبدیل شده و حسینیه نام گرفته است. در خانه فقط انتهای‌ای اندک و ساده بود که در روز وفات پدرم – یعنی تقریباً ۴۵ سال پس از تاریخی که مورد بحث ماست – به مبلغ چهل و چند هزار تومان ارزبایی شد. البته این مبلغ شامل قیمت کتاب‌های منی شد…»

■ **پدر و مکالت تبار او**

پدر گرامی رهبر شهید، زنده‌یاد آیت‌الله حاج سیدجواد حسینی خامنه‌ای از علمای شاخص و زاهد مشهد بود. وی گذشته‌ای آنکه خود از عالمان میرز دوره خویش قلمداد می‌شد و از اعلام نامور نجف نیز اجازات متعدد اجتهاد داشت، از تباری والا و شناخته شده در حوزه‌های علمیه تریبز و نجف نیز برآمده بود. هم از این روی و در این بخش از مقال، مروری بر گفته‌های راوی شهید در این فقره بهنگام و مفید می‌نماید:

«پدرم، آقا سیدجواد خامنه‌ای از یک خانواده علمایی معروف تریزری بود. ایشان به سال ۱۳۱۳ هـ. ق. در نجف به دنیا آمد. پدر ایشان آقا سیدحسین خامنه‌ای، امام مسجد جامع تریز بوده است. مایلم اندکی درباره این پدر بزرگ – آقا سیدحسین – مطالبی بگویم؛ ایشان ۲۰سال در نجف در خوانده بود و از شاگردان فاضل شریبانی و شیخ حسن مامقانی – پدر شیخ عبدالله مامقانی – محسوب می‌شد. در سال ۱۳۱۵ هـ. ق – سه سال پس از درگذشت میرزای شیرازی – به تریز بازگشت. در سال ۱۳۲۵ هـ. ق، یعنی چند ماهی بعد از نهضت مشروطه وفات یافت و در تریز تشییع شد. سپس جنازه ایشان به نجف منتقل و در قبرستان وادی‌السلام دفن شد. ایشان پدر همسر شیخ محمد خیابانی معروف است، بنابراین همسر خیابانی، عمه ماست. پدرم نقل می‌کرد که پدربزرگمان آقا سیدحسین، در آغاز شب پس از خوردن شام – در حالی که فرزندان سرگرم بازی بودند – می‌خوابید، سپس دو ساعت پیش از سرس زدن سبیه‌ی صبح برای عبادت و مطالعه برمیخاست. او از علمای نامدار بود و بسیاری از علمای تریز نزد ایشان در نجف درس خوانده بودند. ایشان وقتی به تریز آمد، امام مسجد جامع این شهر – که از خانواده معروف مجتهد بود – امامت مسجد را به استاد خود آقا سیدحسین واگذار کرد.

عموی ما آقا سید محمد خامنه‌ای، در نجف به «سیدمحمد پیغمبر» معروف بود و از جهت رفیع نیازهای مردم شهرت داشت. ایشان از اطرافیان ویژه اخوند خراسانی و سیدابوالحسن اصفهانی بود. به یاد دارم که وقتی در سال ۱۳۳۶ به نجف رفتم، با شیخ حسین آقا، فرزند کوچک‌تر اخوند خراسانی دیدار کردم. ایشان مرا شناخت و خیلی از عمومیم تعریف کرد و گفت: من یکی از چهار رکن اداره کارهای عموی شما بودم…»



■ **پدر؛ گوشه‌گیری، فقر و مناعت طبع**
به شهادت تاریخ، عالمان دین به لحاظ مشرب رفتاری تفاوت بوده‌اند؛ برخی اجتماعی بودن را می‌پسندیده‌اند و عده‌ای نیز گوشه‌گیری را. آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای از گروه دوم بود که البته برزندش آقا سیدعلی، این خصلت پدر را نمی‌پسندید و طبعاً طریقی متفاوت را در پیش گرفت. با این همه عزلت آیت‌الله از خلق، بر زندگی و روزمره وی نیز تأثیراتی نهاده بود که فقر شدید در زمره آنها به شمار می‌رفت. او اما این مشکل و پیامدهایش را با مناعت طبع و عدم چشم داشتست به اموال تجار و سرمایه دارانی که در مسجد محل کسب آنان اقامه جماعت می‌نمود، جبران می‌کرد. امری که قدرت نفسانی فراوانی می‌طلبد و البته او از آن برخوردار بود:

«پدرم به فضل و علم و اجتهاد معروف و نزد علمای بزرگی مانند میرزای نائینی و سیدابوالحسن اصفهانی درس خوانده بود. غنیف و باحیا بود و نسبت به مسال و مثال، از مناعت طبع برخوردار بود. در میانه بازار مشهد – که محل کسبه و تجار و سرمایه‌داران است – مردم نداشت و چنین چیزهایی را نمی‌پسندید، یعنی در اوج بلندطبعی می‌زیست. گوشه‌گیری را دوست داشت، ولی من این خصلت ایشان را خوش نمی‌داشتم، بنابراین عکس آن را فراگرفتم. ایشان وقتی وارد مسجد می‌شد، سر را به زیر می‌انداخت، نگاه خود را به زمین می‌دوخت و بی‌آنکه با احدی از نمازگزاران حرفی بزند، مستقیماً به سوی محراب می‌رفت! در آنجا عینک خود را برمی‌داشت، بنابر سنت، دنباله عمامه را به زیر چانه می‌انداخت و نماز جماعت را امامت می‌کرد. آنگاه به همان گونه که وارد شده بود، بیرون می‌رفت. در مجالس، خاموش می‌نشست، مگر اینکه‌ای از او چیزی بپرسند. جز با علمایی که از دوستان خاصش بودند، سخن نمی‌گفت. به هیچ‌گفت‌وگویی هم جز بحث علمی وارد نمی‌شد. نتیجه این گوشه‌گیری، تنگدستی شدید بود. گاهی به سبب تنگدستی، ناگزیر می‌شد کتاب‌هایش را – که بسیار مورد عشق و علاقه‌اش بودند – بفروشد. وقتی می‌دید ما کتاب‌هایش را تروق می‌کنیم، ناراحت می‌شد. اگر یکی از کتاب‌های کتابخانه‌اش را دست ما می‌دید، با لحنی مهرورزانه نسبت به کتاب و حریص بر حفظ آن می‌گفت: این چیست؟ لطفاً بگذار سرچایش! اما با این همه ناچار می‌شد برخی کتاب‌های خود را بفروشد تا بتواند برای رفیع‌نیازهای اولیه ما چیزی فراهم کند. به سراغ قفسه‌ای از کتابخانه می‌رفت، کتابی را برای فروش برمی‌داشت، اما فروش آن کتاب برایش ناگوار می‌آمد و لذا آن را به جای خود می‌گذاشت، دومی را برمی‌داشت، سومی را برمی‌داشت تا اینکه ناچار برخی را

انتخاب می‌کرد و برمی‌داشت. به یکی از ما می‌گفت این کتاب‌ها را به نزد شیخ هادی ببر و به بفروش. شیخ هادی معروف بود به اینکه هر کتابی را بر او عرضه کنند، می‌خرد و در دکان خود می‌گذازد، بعد هم جز به قیمت هنگفت نمی‌فروشد! می‌گفت من به گران‌فروشی معروفم! لذا تنها کسی از من کتاب می‌خرد که – محسوب می‌شد. در سال ۱۳۱۵ هـ. ق – سه سال پس از درگذشت میرزای شیرازی – به تریز بازگشت. در سال ۱۳۲۵ هـ. ق، یعنی چند ماهی بعد از نهضت مشروطه وفات یافت و در تریز تشییع شد. سپس جنازه ایشان به نجف منتقل و در قبرستان وادی‌السلام دفن شد. ایشان پدر همسر شیخ محمد خیابانی معروف است، بنابراین همسر خیابانی، عمه ماست. پدرم نقل می‌کرد که پدربزرگمان آقا سیدحسین، در آغاز شب پس از خوردن شام – در حالی که فرزندان سرگرم بازی بودند – می‌خوابید، سپس دو ساعت پیش از سرس زدن سبیه‌ی صبح برای عبادت و مطالعه برمیخاست. او از علمای نامدار بود و بسیاری از علمای تریز نزد ایشان در نجف درس خوانده بودند. ایشان وقتی به تریز آمد، امام مسجد جامع این شهر – که از خانواده معروف مجتهد بود – امامت مسجد را به استاد خود آقا سیدحسین واگذار کرد.

■ **هدای از تنگدستی خود نمی‌گفت، به همیسن دلیل مردم او را توانگر می‌پنداشتند**

در بخش پیشین، به خصلت مناعت طبع و بی‌نیازی از خلق، در میان سجایای آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای اشارت رقت. وجود این ویژگی موجب شده بود که عده‌ای از مردم او را از راه اقتصادی برخوردار بداندند و وی را متفاوت از آنچه هست، ببینند! این در حالی بود که در خانه او فقری کم مانند خود را نشان می‌داد که اینگونه در خاطرات رهبر شهید انعکاس یافته است:

«به یاد دارم که ما پسران، به خانه پدربزرگمان مرحوم میردامادی می‌رفتم. ایشان هم مثل پدرها و پدربزرگ‌های دیگری یک ریال یا نیم ریال به ما می‌داد که البته پول ناچیزی بود، اما بی‌اش می‌آمد که مادر ناگزیر می‌شد همین مبلغ ناچیز را از ما بگیرد، تا با آن برای شام ما چیزی بخرد؛ من در خانه پدر از فقر چیزهایی دیده‌ام که در خانه علمای دیگر کمتر دیده می‌شود! پدر هیچ‌گاه از ناداری و تنگدستی خود با کسی سخن نگفت، بلکه برعکس به سبب مناعت طبع و توجه به وضع ظاهر، مردم ایشان را فردی توانگر می‌پنداشتند! در تابستان فقط از عباي خاچیه که گران‌ترین عباست – که بعد از آن عباي مخلوط است و بعد از آن هم عباي مکینه – و در زمستان هم از عباي نائینی استفاده می‌کرد – که از عباي ماهوت متداول میان علمای فاخر تر است – اما قبای خود را گاهی به ناگزیرم وصله می‌کرد، چون این دیگر زیر عبا پنهان می‌ماند…»

■ **عشق متقابل بین پدر و فرزند**

به شهادت خاطراتی که تاکنون از شهید آیت‌الله العظمی خامنه‌ای درباره آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای نشر یافته، بین او و پدر علاقه‌ای سرشار و تعلقی بی‌پایان وجود داشته است. ریشه این امر را باید در رفتار و عطاوفت والد نسبت به فرزندان جست. با این همه وی در میان آنان، به آقا سیدعلی مهر و وابستگی‌ای دوچندان نشان می‌داد و حتی بدون وی، از

انجام سفرهای استعلاجی خودداری می‌کرد! متغایلاً فرزند نیز همواره رسیدگی به باب را از نظر دور نمی‌داشت و حتی به خاطر حفظ سلامتی او از ادامه تحصیل در قم دست شست و به مشهد بازگشت:

«پدر همواره به من محبت ویژه داشت و در سفرهای خود با من مأنوس می‌شد. پدرم یک بار بینایی خود را از دست داد، ولی بعدها شفا یافت. درمان چشمش خود را در تهران ادامه می‌داد. سه بار به تهران رفت، ولی حاضر نشد کسی جز من همراهش باشد. سال ۱۳۴۲ در قم بودم. پدر به من نامه نوشت که به مشهد بیایم تا او را در سفر درمانی به تهران همراهی کنم، اما رفتن من به مشهد به تأخیر افتاد و علت آن مأموریتی بود که در رابطه با مسائل تبلیغ، باید در زاهدان انجام می‌دادم. به زاهدان رفتم و در آنجا بازداشت‌شدم! مهم‌ترین نگرانی من هنگام بازداشت، پدرم بود که بی‌من به سفر نمی‌رفت. به خاطر دارم که در حال بازداشت در هوایبما نشسته بودم تا مرا از زاهدان به تهران ببرند. به یساد پدرم افسادم و ناگهان اندوهی سنگین قلبم را فاشرد و دلواپسی عجیبی وجودم را فرا گرفت. به خود گفتم حال که در هوایبما چنین وضعی دارم، پس وقتی وارد بازداشتگاه شوم چه حالی خواهم داشت؟ به خدای متعال متوسل شدم و به درگاهش لایه کردم، تا دلم آرام بگیرد. دقایقی فکرم از این موضوع منحرف شد. سپس بار دیگر که به یاد افتادم، دیدم این بار بدون آن حالت اضطراب و نگرانی به او فکر می‌کنم. در دلم حالت دلنگی و اشتیاق و مهر و عطاوفت بود، اما همراه با آرامشی که هنوز شیرینی آن را به روشنی در خاطر دارم. خدای بزرگ را شکر کردم که دعایم را استجابت فرمود و با دادن سکنیه و آرامش، به من لطف کرد. این نعمت را تنها کسی می‌تواند درک کند، که بدان رسیده باشد…»

■ **مادر، معلم قرآن و شجاعت**

مادران همواره برای فرزندان خویش، نمادهای مهر و عشق و ایضا برای آنان آموزگاران اولیه و ماندگارند. بانو سیده‌خدیده میردامادی نجف‌آبادی والده گرامی رهبر شهید نیز از این قاعده مستثنی نیست. او را باید نخستین معلم قرآن فرزند نام‌آور خویش دانست و ایضا کسی که از کودکی بسا احادیث، اشعار و حکایات را به او آموخته است. بر حسب روایت شهید خامنه‌ای، مادرش یا ظلم و منکرات نیز سرس ستیز داشته و طبعاً در آینده، فرزندش را در طریق مبارزه با طاغوت تشویق نیز می‌کرده است. این امر موجب شده که از همان دوره نوباوگی، توجه و حساسیت آقا سیدعلی به امر به معروف و نهی از منکر و نیز مقاومت در برابر مستکاران جلب شود و در این مسیر ثابت قدم بماند:

«زادگاه مادرم نجف است. ایشان لهجه عربی داشت. در کودکی، با لهجه عربی نجفی حرف می‌زدند. آن‌ها سرسند. با قرآن آشنا بود. قرآن را خوب و با صدایی جالب تلاوت می‌کرد. در اواخر عمر، صدایش گرفته بود و من صدی خوش او را به یادش می‌آوردم. بسر قرائت کلام‌الله مجید با قرآن اهدائی پدرش، مداومت ورزانه داشت. شیوه قرائت ایشان ما را در آن کم‌سن و سالی به خود جذب می‌کرد. پیرامونش گرد می‌آمدم و به تلاوتش گوش می‌کردیم. ایشان هم از فرصت استفاده می‌کرد، معانی برخی آیات را برای ما به فارسی ترجمه می‌کرد و داستان‌های پیامبران را برایمان بازمی‌گفت. شیفتگی و افرش به زندگی حضرت موسی (ع) موجب می‌شد تا داستان زندگی این پیامبر بزرگ را با همه جزئیاتش برای ما شرح دهد. آنچنان با علاقه‌مندی درباره حضرت موسی سخن می‌گفت، که شوق شنیدن ماجراهای او را در بر می‌انگیخت. با دیوان حافظ آشنا بود و برخی اشعار او را از حفظ داشت و با آن فال می‌گرفت، گما اینکه با حدیث نیز آشنا بود. حدیثی می‌گفت و پدر به ایشان اعتراض می‌کرد که به این حدیث تاکنون برخورد کرده است، اما ایشان منبع حدیث را برای پدر ذکر می‌کرد. همچون پدر مناعت طبع داشت؛ از ناداری خود هرگز با کسی سخنی نمی‌گفت. همیشه رنج خود را به شیوه‌های گوناگون پوشیده می‌داشت. نکات اولیه قرائت قرآن و قواعد زسان عربی را از ماسدر آموختم؛ کما اینکه روح دلبری و نستوهی را نیز او در من دمید. مادر به خاطر بازداشت‌های پیاپی من و حملات ساواک به منزل، رنج بسیار کشید، اما در برابر درخیمان مهاجم با پایداری و صلابت می‌ایستاد، جوابشان را می‌داد و با آنها مجادله می‌کرد. او حتی مشوق من در ادامه این راه پردردسر نیز بود…»

■ **کلام آخر**

از آنچه در فوق رقم آمد می‌توان نتیجه گرفت که برآمدن از خانواده‌های زاهد و کم‌برخوردار، رهبر شهید را از آغاز حیات با این پدیده آشنا و سازگار ساخت. این امر موجب شد که آن بزرگ در آینده و هنگام دست‌رسی به مظاهر دنیوی به راحتی بتواند نسبت بدان بی‌اعتنائی پیشه سازد؛ امری که تاواپسین لحظات حیات او نیز خود را نشان می‌داد. از سوی دیگر رشد یافتن در کنار پدر و مادری فاضل و معلم خوی، بسا معارف دینی و ادبی را نیز به وی انتقال داد؛ به نحوی که می‌توان ادعا نمود که ریشه کمال علمی او در همان دوره پدید آمد و به مرور زمان بر پروان و قدرتمند شد.